

دوگانگی زبان در احادیث نبوی

چکیده

زبان به عنوان یک پدیده اجتماعی همواره پلی میان زندگی بشر و اندیشه های او بوده است. پیامبر اکرم (ص) نیز با فصاحت و بلاغت خویش توانستند چنان از این عنصر فعال و پویا برای انتقال سخنان و اندیشه های خود استفاده کنند که زبان شناسان قدیم و معاصر عربی به توفیقی و توقیفی بودن زبان ایشان اذعان نموده اند. از این روست که نص حدیث شریف یکی از منابع مهم زبان شناسان و نحویان در استشهاد به جنبه های لغوی و زبانی و نیز در پژوهش های آوایی زبان عربی است. زبان حدیث نتوانست به گویش های عامیانه خاتمه دهد به همین جهت زبان عربی از همان قدیم دو بیانه بوده است.

با واکاوی در احادیث نبوی در می یابیم که دوگانگی زبان در این احادیث در سطوح مختلف نحوی، صرفی، صوتی و آوایی و استعمال الفاظ غریب و ناآشنا قابل بررسی است. پیامبر اکرم (ص) هیچ تعصبی نسبت به زبان و لهجه خاصی نداشتند. گاهی به لهجه ی خطاب لب به سخن می گشودند و از تمامی ظرفیت های صوتی و آوایی آن لهجه که به رسایی و روانی سخن کمک می کرد بهره می گرفتند. نمی توان از دوگانگی زبان در احادیث نبوی به عنوان عامل ضعف و سستی زبان یاد کرد؛ چرا که همراه با حفظ قوانین تطور زبان، در تغییر و تحول واژگان به یکدیگر اصل «مشابهت» رعایت گردیده است.

کلیدواژه ها: دوگانگی زبان، لهجه، زبان شناسی، احادیث نبوی، آوا، قبیله.

مقدمه

احادیث و سخنان پیامبر اسلام (ص) تأثیری شگفت‌انگیز در ساخت تمدن مسلمانان و تکوین اندیشه ناب اسلامی داشته است. مسلمانان سخنان ایشان را از هر کلام لغو و باطلی پاک و آراسته یافتند و در تدوین آن اهتمام ورزیدند. سخنان پیامبر که در بردارنده والاترین اندیشه ها و مضامین است با چنان فصاحت و بلاغتی بیان شده که انسان به آسمانی بودن آن حکم می کند با اینکه گوینده‌ی آن، "بشر" است. از این روست که زبان شناسان عرب، همچون «سیوطی» و «رافعی» به توفیقی و توفیقی بودن زبان پیامبر اعتراف نموده اند (السیوطی، جلال الدین: بی تا، ۱/ ۳۵؛ الرافعی، مصطفی صادق: ۱۳۷۳هـ/ ۲۰۹۸م) و به درستی این سخن پیامبر پی برده اند که فرمود: «أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْكَلَامِ» (بخاری: ۱۹۷۹م: ۷۶/۸)

استشهاد زبانی به حدیث شریف

با این همه برخی نحویان و علمای زبان که سرآمد آنان «ابن الضائع الاشیبلی»^۲ و «ابو حیان»^۳ هستند از استشهاد به جنبه های لغوی و زبانی نص حدیث شریف اجتناب ورزیده اند. دلایل آنان معمولاً به این بیان است:

- ۱- راویان، نقل معنای حدیث پیامبر را جایز می دانستند، از اینرو ممکن است حادثه ای که در زمان پیامبر رخ داده، به الفاظ مختلف نقل شده باشد. (بوجماله، مصطفی، ۲۰۰۳م: ۳۷)
- ۲- ظهور برخی راویان حدیث- که "مولدین" خوانده می شوند- بعد از قرن دوم هجری بوده است. این گروه چون از اصل عربی نبودند بر زبان اصیل و فصیح عربی تسلط و احاطه

۱- کلیدهای سخن به من داده شده است.

۲- او ابوالحسن علی بن محمد اشیبلی، معروف به «ابن الضائع» نحوی، متوفای سال ۶۸۰هـ است. از تصنیفات وی می توان شرح کتاب سیبویه نام برد

۳- او ابو حیان محمد بن یوسف از نحویان اندلس است که در سال ۷۴۵هـ در مصر چهره در نقاب خاک کشید. از تصنیفات وی می توان «التذییل والتکمیل فی شرح التسهیل» نام برد.

نداشتند. بنابراین احتمال رخ دادن اشتباه ولحن در گفتار و تلفظشان بسیار زیاد است. (کریم، محمد ریاض، ۱۹۹۶: ۱۱۴)

جوابی که می توان در ردّ اولین دلیل این جماعت داد این است که اصل روایت به لفظ است و جایز بودن نقل معنای احادیث احتمال عقلی است و یقینی در وقوع نقل معنای احادیث وجود ندارد؛ (بوجماله، مصطفی، ۲۰۰۳: ۳۷) و این تجویز عقلی موجب نفی روایت لفظی احادیث نیست. بنا بر فرض نقل معنای احادیث، راوی لفظ حدیث را با لفظی عربی اصیل که از نظر لغوی حجیت داشته است تغییر داده است. (همان) از سوی دیگر، اگر نقل به معنا، سبب لحن در روایت حدیث نبوی شده باشد پس لحن در روایت اشعار محتمل تر و سزا تر است. چرا که دین به عنوان یک عامل بازدارنده، به راوی کمک می کند تا متون حدیث را به یاد آورد و برای حفظ وصیانت آن از هر انحرافی بکوشد.

با واکاوی در کتب زبان شناسی نادرستی دلیل دوم این گروه آشکار می گردد. چرا که بسیاری از احادیث در سده نخست هجری و پیش از آنکه زبان عربی دچار فساد شود، تدوین یافته است. (عبدالعزیز، محمد حسن، ۱۹۹۵م: ۹۰) گذشته از آن بسیاری از عالمان و زبان شناسان عربی همچون «عبد الله بن عباس»، «خلیل بن احمد فراهیدی»، «ابن سلام»، «ثعلب»، «یحیی بن یعمر عدوانی» و... از راویان حدیث بودند؛ و اگر راوی همچون «سیبویه» غیر عرب باشد، خود خوشه چین مکتب محدث بزرگی چون «حماد بن سلمه» است. (ضاری حمادی، محمد، ۱۹۸۲: ۳۱۱) پژوهش عالمانه و منصفانه «محمد الخضر حسین» در تجویز استشهاد به جنبه های لغوی و زبانی احادیث نبوی ما را بسنده است. وی پس از کندوکاو بسیار به این نتیجه می رسد که در شش نوع از احادیث ذیل سزاوار است اختلافی در استشهاد به جنبه های لغوی و زبانی نص حدیث شریف میان عالمان لغت و نحویان نباشد: (بوجماله، مصطفی، ۲۰۰۳: ۳۷)

۱- عبارت هایی که بیانگر فصاحت پیامبر است و بیشتر به صورت ضرب المثل در آمده است؛ مثل: مات حتف أنفه ۱، الآن حمی الوطیس ۲.

۱- به مرگ طبیعی مرد.

۲- اکنون تنور جنگ برافروخته و شعله ور شد.

۲- الفاظ دعا و مناجات

۳- احادیثی که به طرق متعدد روایت شده است ولی الفاظ آنها یکی است. چرا که اتحاد الفاظ با وجود متعدد بودن طرق روایت بیانگر آن است که راویان در الفاظ دخل و تصرفی نداشته اند.

۴- احادیثی که راویان آنها کسانی هستند که در محیطی عربی پرورش یافته اند همانند «انس بن مالک»، «عبد الملک بن جریح» و «الإمام الشافعی».

۵- احادیثی که توسط راویانی روایت شده که نقل معنای حدیث را جایز نمی دانند. مثل «ابن سیرین» و «القاسم بن محمد»، «رجاء بن حیوه» و «علی بن المدینی».

۶- احادیثی که پیامبر در آن هر قومی از عرب را با زبان خودشان مورد خطاب قرار داده اند. براساس آنچه گفته آمد، بحث در مورد جنبه های زبانی احادیث نبوی به طور عام و تاثیر لهجه ها و گویش های عربی بر آن به طور خاص، کار آسانی نیست و پژوهشگرانی که پا در عرصه این گونه پژوهش ها می گذارند با سختی ها و چالش های متعددی روبرو هستند. چرا که زبان شناسان قدیم عرب ظاهراً به جهت ترس از برانگیخته شدن تعصبات قبیله ای- به خصوص بعد از آنکه اسلام این قبایل را زیر لوای واحدی گرد آورد- در بررسی لهجه ها و گویش های مختلف عربی و گرد آوری آنها در یک مجموعه واحد، اهمال کرده اند؛ تا آنجا که امروزه این لهجه ها را تنها می توان به صورت ناقص و مسخ شده، در لابلای کتاب های زبان شناسان، نحویان، جغرافی دانان، مورخان و... یافت. آنچه سختی کار پژوهشگر را دو چندان می کند این است که لغت شناسان گاهی از ذکر نام قبایلی که این لهجه ها به آنها منتسب است، غفلت ورزیده اند. این جستار بر آن است که دوگانگی زبان (Diglossia) را در احادیث نبوی مورد کندوکاو قرار دهد.

زبان (Language) و لهجه (Dialect) و ارتباط میان آنها

آنان که درباره ماهیت و منشأ پیدایش زبان و فلسفه ی آن تحقیق کرده اند، مانند «ابن جنی» (۳۹۲هـ)، «ابن فارس» (۳۹۵هـ) و... زبان را این گونه تعریف می کنند: «اصواتی است که

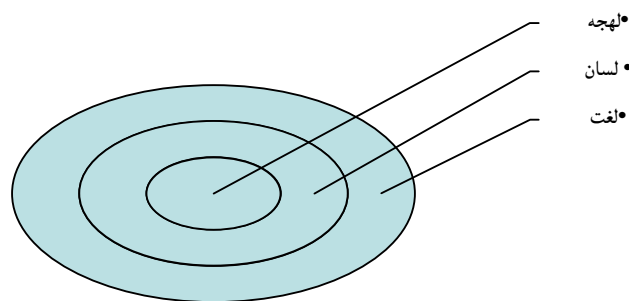
هر قوم از مقاصد خود به آن تعبیر می کنند.» (ابن جنی، الخصائص: د.ت: ۳۲/۱) این کلام از طریق ابن جنی به علمای زبان شناس عرب رسیده و غربی ها آنرا أخذ کرده اند. بادقت در دیدگاه های «فردیناند دی سوسور» (F. de Saussure) زبان شناس معاصر غرب روشن می شود که گستره اصطلاح «اللغه» فراتر از «اللسان» (Langue) می باشد. زیرا از دیدگاه وی «لسان» ابزار تعبیر نزد هر قوم از اقوام بشر است؛ مانند زبان عربی، زبان فرانسوی، زبان انگلیسی، زبان چینی و... (میدنی، ابن حویلی: ۲۰۱۰، ص ۱۳) بدیهی است که قوم (Community) در مفهوم جامعه شناسی معاصر بخش محدودی از کیهان بشری است. بر مبنای قرآن مجید که فصیح ترین و محکم ترین کلام است، صدق این گفته قابل تایید است؛ آنجا که می فرماید: «وما أرسلنا من رسولٍ إلا بلسان قوم» (سوره ابراهیم: آیه ۴). پیداست که عرب قومی هستند که دارای «لسانی» هستند که به وسیله آن یکدیگر ارتباط برقرار می کنند. ذکر این نکته ضرورت دارد که در دو اصطلاح «اللغه» و «اللسان» در طول قرون گذشته تا به امروز کنش و واکنش های زیادی رخ داده است. برخی از پژوهشگران عرب اصطلاح «لسان» را به کار می گیرند. مثلاً: «ابن منظور» عنوان «لسان العرب» برای فرهنگ و قاموس خویش برگزیده است و برخی دیگر اصطلاح «اللغه» را به خدمت می گیرند. مثلاً: «ثعالبی» کتاب خویش را «فقه اللغه» نام نهاده است.

«لهجه» در لغت به معنی اشتیاق داشتن نسبت به چیزی است (ابن منظور: د.ت، ماده لهج) و در اصطلاح زبان شناسی نوین، مجموعه ای از صفات زبانی است که به یک محیط خاص منسوب است و همه ی افراد این محیط، در این صفات زبانی مشترک اند. (کریم، محمد ریاض، ۱۹۹۶م: ۵۵). ارتباط میان زبان و لهجه ارتباط میان عام و خاص است. معمولاً زبان در بردارنده چند لهجه است و این لهجه ها در پاره ای از صفات زبانی و عادات کلامی اشتراک دارند و در مجموع باعث ایجاد زبانی مستقل می شوند. (فریحه، أنیس، ۱۹۸۹: ۱۹)

تحقیق در این زمینه آشکار می کند که در گذشته علمای لغت به جای «لهجه»، اصطلاح «لغت» را به کار می گرفتند. مثلاً آنجا که «زاذان» به «ابن عمر» می گوید: «حدثنی بما نهی

عنه النبي (ص) من الأشربة بلغتك وفسره بلغتنا، فإن لكم لغة سوى لغتنا»^۱ (میدنی، ابن حویلی، ۲۰۱۰: ۱۱)

براساس آنچه گذشت ارتباط میان «لغت»، «لسان» و «لهجه» را می‌توانیم اینگونه ترسیم نماییم:



در پایان این مبحث خاطر نشان می‌شویم که ممکن است این توهم پیش آید که «لهجه‌ها» نوعی انحطاط زبانی (Linguistic Degeneration) و واپس‌گرایی نسبت به زبان فصیح به شمار می‌روند. «انیس فریحه» در ردّ این پندار می‌گوید: «لهجه‌ها شکل تکامل یافته و پیشرفته زبان هستند که قوانین طبیعت - که حاکم بر سرنوشت هر زبانی است - آن را مقرر نموده است» (۱۹۸۹م: ۷۸) وی در اثبات مدعای خویش می‌گوید: کسر فعل مضارع مثل «یَکْتُبُ» و «یَشْرُبُ» در زبان عامیانه عرب از دیرباز و حتی پیش از آنکه زبان «قریش» به عنوان زبان فصیح ادبی به حساب آید وجود داشته است و یا اینکه لهجه «سویسی» و لهجه «إل‌زاس» در آلمان با سابقه تر از لهجه «لوثر» است که بعد از ترجمه تورات، زبان فصیح آلمان شد. (همان)

۱- از نوشتنی‌هایی که پیامبر آن را نهی فرموده به لهجه خودت بامن سخن بگو و آن را با لهجه ما تفسیر کن. برآستی که برای شما لهجه ای غیر از لهجه ماست.

دوگانگی زبان (Diglossia)

دوگانگی زبان که در زبان شناسی عربی با اصطلاح «الازدواجیه اللغویه» از آن تعبیر می شود، آن است که برای یک زبان، دو یا چند شکل از بیان وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، مجموعه ی گویش وران یک زبان مشترک و واحد را به دو گونه به کار گیرند به گونه ای که یکی از آنها از اعتبار بیشتری برخوردار باشد و در نوشتارهای ادبی، علمی، فکری و در سخنرانی ها از آن استفاده شود و دیگری صرفاً در محاوره و گفتگو های روزانه بکار آید و نه در سطح نگارش ادبی و علمی و سخنرانی های رسمی. (علوی، حافظ اسماعیل و دیگران، ۲۰۰۷: ۶۷) همانند زبان عامیانه عربی که در محاورات روزمره به کار می رود ولی کاربرد آن در زبان کتابت نادر است.

این پدیده یکی از پدیده های رایج زبان در تمامی عصرها به شمار می رود. در نوع طبیعی و عادی، تنها آواهای صوتی کلمات و مخارج حروف و جزئیات نحوی تغییر می کند بی آنکه تغییری ذاتی در اصل کلمات ایجاد شود و این امری رایج در زبان همه کشورهای و شهرها و قبایل است و نمی توان از آن به عنوان عامل ضعف و رخوت یک زبان یاد کرد.

ذکر این نکته ضروری است که پدیده دوگانگی زبان غیر از دو زبانگی (Bilingualism) است که در زبان عربی از آن با اصطلاح «ثنائیه اللغه» یا «الثنائیه اللغویه» یاد می شود و عبارت از آن است که دو زبان مختلف که از یک ریشه زبانی نیستند، توسط افراد یک اقلیم به کار گرفته شوند. مثلاً اگر ساکنان یک کشور عربی به دو زبان عربی و فارسی سخن بگویند به آن دو زبانگی گویند. (خلیل، ابراهیم، ۲۰۱۰: ۷۵). از پیامبر خدا پرسیده شد: چگونه بر اهل ذمه سلام کنیم؟ پیامبر به زبان پارسی فرمودند: بگو: اَندَرایم. یعنی اینکه آیا وارد شوم؟ (ابن اُثیر، ۱/ ۷۶؛ المنجد، صلاح الدین، ۱۹۷۸م: ۹۶) پس دوگانگی ریشه در یک زبان دارد و دوزبانگی تداخل دو زبان متفاوت است.

دوگانگی زبان در احادیث نبوی

گسترده گی شبه جزیره عربستان و تنوع اقلیمی آن و همجواری آن با تمدن دیگر ملل مثل «ایران» و «روم» از یک سو، و وجود جنگ های متعدد داخلی از سوی دیگر سبب ظهور

لهجه های مختلفی در این سرزمین شد تا آنجا که اگر آن را شبه جزیره زبان ها (Speech Island) بدانیم از جاده صواب به دور نمانده ایم.

قریش بخاطر نفوذ سیاسی، تجاری و دینی خود توانست گویش خود را بر تمام لهجه ها حاکم گرداند و با وام گیری از لهجه های مختلف، زبان مشترکی را تاسیس کند که همان زبان فصیح عرب بود و قبایل مختلف، آثار و شاهکارهای شعری خود را به آن زبان می نگاشتند. شایان ذکر است که این وام گیری منجر به محو لهجه ی بومی قریش و ریشه دار شدن و پاک رفتن لهجه های غیر بومی در آن نگردید. چنین فرایندی منحصر به زبان عربی نیست بلکه در بسیاری زبان ها رخ داده است. مثلاً «لهجه ی پارسی» زبان مردم «فرانسه»، و «لهجه ی رومی» زبان مردم «ایطالیا» و بلکه تمامی مردم «رومانی» گردیده است. (هلال، عبدالغفار حامد، ۱۹۹۸م: ۶۷) باید یاد آور شد که برخی از زبان شناسان معاصر عرب همچون «عبده الرأحی» معتقدند علت برتری لهجه قریش شخص نبی اکرم (ص) هستند. (۲۰۱۰م: ۵۵) حقیقت آن است که هر چند احادیث نبوی تأثیر بسزایی در تقویت و تحکیم لهجه قریش داشته است و می توان آن را از منابع و مصادر بررسی و پژوهش های آوایی زبان عربی برشمرد؛ اما آنچه نمی توان نادیده انگاشت این است که لهجه ی قریش در زمان جاهلیت و قبل از بعثت نبی اکرم (ص) نیز بر دیگر لهجه ها سروری یافته بود و اگر لهجه ی دیگری شاخصه ها و ویژگی های لهجه ی قریش را داشت بی شک در موضع و جایگاه لهجه قریش قرار می گرفت یا با آن رقابت می کرد.

سؤالی که مطرح می شود این است که آیا پیامبر همیشه به زبان الگو-فصیح- سخن می گفتند و یا اینکه گاهی با لهجه هم تکلم می کردند؟ تحقیق نشان می دهد با اینکه پیامبر به زبان فصیح اشراف و تسلط کامل داشتند و خود فصیح ترین عرب بودند، اما گاهی به لهجه ای خاص، لب به سخن می گشودند. (الرافعی، مصطفی صادق، ۱۹۵۳م: ۱/۳۳۵) این امر بیانگر آن است که پیامبر هیچ تعصبی نسبت به زبان خاصی نداشتند و هیچ زبان و لهجه ای را برتر از زبان و لهجه دیگری نمی شمردند. از این روست که «ابن جنی» در کتاب «الخصائص» فرقی در

استعمال لهجه ها نمی بیند و یک باب از این کتاب را «باب اختلاف اللغه و کلهها حجه» نامگذاری نموده است. (د.ت: ۱۰/۲).

اینک به شیوه ی تطبیقی، دوگانگی زبان را در احادیث نبوی از جنبه های مختلف و سطوح متعدد بررسی می کنیم.

۱- سطح نحو (Syntax)

از جمله زیرمجموعه های مطرح در گروه های نحوی (Grammatical Categories) مقوله ی فعل و فاعل یا نائب فاعل است. می دانیم که طبق قواعد نحو عربی، فعل در آغاز جمله در هر حال مفرد است و با فاعل یا نائب فاعل در افراد، تثنیه و جمع مطابقت نمی کند. اما در لهجه ی بعضی از قبایل عرب، فعل با فاعل یا نائب فاعل مطابقت می کند که زبان شناسان و نحویان به آن لغت «أکلونی البراغیث» و یا لغت «یتعاقبون» می گویند. (سیوطی: ۱۳۲۷ه، ۱/ ۱۶۰) این لهجه رابه قبایل طیء ۱ و ازد شنوءه ۲، و بلحارث بن کعب ۳ نسبت می دهند. (ابن هشام: ۱۳۵۶ه، ۶: ۳۷) از جمله احادیث نبوی که این لهجه با این ویژگی در آنها مشاهده می شود، دو حدیث زیر است:

۱- یتعاقبون فیکم ملائکه باللیل وملائکه بالنهار و...» ۴. (ابن حجر: د.ت، ۳/ ۲۱۸)

در این حدیث، فعل در آغاز جمله به صورت جمع آمده و با فاعل «ملائکه» مطابقت نموده است. این روایت را شیخان و نسائی و امام مالک ذکر کرده اند. (سیوطی: د.ت، ۱/ ۱۸۴)

۲- «لو کانت وراءکم أمه من الأمم لخدمن نساؤهم کما یخدمنکم نساء الأمم قبلکم.» ۵ (ابن حنبل: ۱۹۶۹، ۳۸/۱۲) در این حدیث، فعل «خدمن» به صورت جمع آمده و با فاعل آن: «نساؤهم»

۱- قبیله ای یمنی است که به «کهلان» منسوب می شود. این قبیله در شمال حجاز ساکن بود جایی که دو کوه مشهور «أجا» و «سلمی» قرار دارد.

۲- شاخه ای از «أزد» یمنی است در تپه های جنوبی حجاز زندگی می کرد.

۳- بلحارث در شمال یمن است.

۴- فرشتگان، پشت سرهم در طول شبانه روز در میان شما می آیند.

۵- اگر پشت سر شما امتی می بود، به زنانشان خدمت می کردد همچنان که زنان امت های قبل، به شما خدمت کردند.

مطابقت نموده است. ناگفته نماند که این لهجه مرحله ای از مراحل تحول زبان عربی محسوب می شود. هرچند این لهجه، خارج از قواعد عمومی دستور زبان عربی است اما بکارگیری آن از جانب پیامبر خدشه ای بر فصاحت ایشان وارد نمی سازد، زیرا این لهجه پیش از وضع قواعد دستور زبان عربی وجود داشته است. (عون، حسن، ۱۹۵۲م / ۶۱) تحقیق نشان میدهد که مطابقت فعل با فاعل یا نائب فاعل امروزه در زبان عبری یک قاعده کلی است مثل: *kativa hyyiladiem* (کتبوا الأولاد). (الراجحی، عبده، ۲۰۱۰م: ۱۸۳)

از دیگر زیر مجموعه های گروه های نحوی اعراب مثنی است. می دانیم که نزد عامه نویان مثنی با «الف» مرفوع، و با «یاء» منصوب و مجرور می شود. مثلاً می گویند: جاء أخواک، رأیت أخویک ومررت بأخویک. اما بعضی از قبایل عرب همچون «بلحارث بن کعب»^۱، «کنانه»، «بلعنبر»^۲، «بکرین وئیل»، «زبید»^۳، «همدان»^۴، «خشم»^۵، «مراد»^۶ (حامد هلال، عبد الغفار، ۱۹۹۸: ۳۴۲) هر سه حالت رفع و نصب و جر را با «الف» می آورند باشند. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) لهجه این قبایل وارد شده است: «لا وتران فی لیله»^۷ (الترمذی، ۱۹۶۸م، ۱/ ۲۹۳)

۲- سطح صرفی (Morphology)

منظور از کلمه «صرف» در اینجا علمی است که به شکل و ساختار کلمه ی مفرد می پردازد و از تغییراتی که بر آن در پیشوند (Prefix)، میانوند (Infix) و پسوند (Suffix) روی می دهد، بحث می کند. از بارز ترین تحولات وارد بر کلمه «ابدال» (Substitute) است و خود یکی از مظاهر اختلاف لهجه ها به شمار می رود. قلمرو مفهوم ابدال نزد زبان شناسان وسیع تر

۱- از طوائف تمیم است که ساکن نواحی شمالی یمن بودند.

۲- از طوائف تمیم است که در نواحی شرقی شبه جزیره ساکن بودند

۳- طایفه ای از تمیم است .

۴- طایفه ای از «کهلان» است که در شمل «صنعا» زندگی می کرد.

۵- طایفه ای از «کهلان» است که در بلندیهای «مذحج» زندگی می کرد.

۶- طایفه ای از «کهلان» است که همجوار با «بلحارث» بودند.

۷- در یک شب دو نماز وتر نیست.

وگسترده تر از معنای آن نزد علمای صرف است؛ زیرا از نظر علمای صرف به معنای قرار دادن حرفی بجای حرفی دیگری است. اما در نظر زبان شناسان بر قرار دادن حرفی بجای حرفی دیگر و یا حرکتی بجای حرکتی دیگر اطلاق می شود. (کریم، محمد ریاض، ۱۹۹۶م: ۱۲۱)

زبان شناسان ابدال را به دو نوع تقسیم می کنند:

۱- ابدال عام یا ابدال مطّرد: این نوع همان ابدال قیاسی است که اگر شرایط آن به طور کامل وجود داشته باشد اجرای آن واجب است؛ همانند ابدال همزه دوم ساکن در کلمه به حرفی که از جنس حرکت ماقبل باشد، مثل: أمنت، أومن، إیماننا، در اصل: أمنت، أومن، إیماننا. در این پژوهش این نوع از ابدال مورد نظر نیست؛ چرا که سخنور فصیح عرب ناچار از بکارگیری واستعمال آن در مواضعی است که علم صرف تعیین کرده است.

۲- ابدال غیر عام یا غیر مطّرد؛ که همان ابدال سماعی است و تابع قاعده و قانون خاصی نیست از اینرو نزد قبایل مختلف صور گوناگون می یابد؛ مثلاً قبیله ای می گوید: مدح، و قبیله دیگر می گوید: مده. در این نوع از ابدال، ضابطه و قانون خاصی برای حروفی که به حروف دیگر تبدیل می شود وجود ندارد. پیشینیان در پیدایش آن اختلاف نظر داشتند و بر این گمان بودند که علت پیدایش آن، اختلاف لهجه هاست. (همان، ۱۹۹۶م: ۱۲۳) در پژوهش حاضر، همین نوع ابدال مورد بحث است.

زبان شناسان ابدال غیر عام یا مطّرد را دو قسم می شمرند:

۱- ابدال در حروف

۲- ابدال در حرکات

نخست ابدال در حروف و ظهور آن را در لهجه های مختلف با تکیه بر احادیث نبوی مورد

بررسی قرار می دهیم.

۱-۲- طمطاتیّه

اگر کلام کسی شبیه به کلام عجم باشد، عرب به آن «طمطاتیّه» می گوید. (البغدادی: ۱۲۲۹هـ/ ۵۹۶) و در لغت «طمطم» به معنای «از چیزی به تعجب در

آمدن^۱ است. (الجنیدی، احمد علم الدین، ۱۹۸۳م، القسم الأول: ۳۹۹) در این لهجه «لام» تعریف به «میم» تبدیل می شود. مثل: طاب امهواء، که منظور از آن طاب الهواء است. حدیثی که از پیامبر اکرم (ص) باین لهجه نقل شده، چنین است: «لیس من امیر امصیام فی امسقر» (ابن حنبل، الإمام أحمد: ۱۹۶۹م، ۵ / ۴۳۴؛ الإمام مالک: ۱۹۸۷ م، ۲ / ۹۸) یعنی: لیس من البر الصیام فی السقر. ۱ صاحب کتاب «اللسان» حدیثی دیگر از پیامبر (ص) در این لهجه روایت می کند: «من زنی من امبکر فاصقوه مائه جلد» (ابن منظور: د.ت، ۶۸/۱۰) این لهجه به «حمیر» و «هذیل» نسبت داده می شود. (کریم، محمد ریاض، ۱۹۹۶م: ۱۴۰) از این روست که «عمر بن العلاء» می گوید: «ما لسان حمیر وأقاصی الیمن لساننا، ولا عربیتهم عربیتنا» (سیوطی، المزهر، بی تا، ۱۷۴/۱).

نکته ای که ذکر آن ضرورت دارد، این است که زمانی ابدال به طور واقعی صورت می پذیرد که میان بدل و مبدل منه ارتباط صوتی و آوایی وجود داشته باشد و این ارتباط آوایی زمانی صورت می گیرد که مخارج آنها نزدیک به یکدیگر باشد و یا در بعضی از صفات آوایی همچون «جهر»، «همس»، «شدت» و «رخاوت» مشترک باشند. (سلوم، تامر، ۱۹۸۳م: ۲۷) اگر در این دو حدیث نبوی تامل کنیم در خواهیم یافت که «لام» و «میم» گذشته از اینکه از اصوات مذلقه هستند و مخارج آنها نزدیک به یکدیگر است، در بعضی از صفات همچون «جهر» و حد فاصل شدت و رخاوت، نیز مشترکند. درست این همان چیزی است که «ابن جنی» به آن قانون «مماثلة» (Assimilation) می گوید. (ابن جنی: د.ت، ۲ / ۱۴۱).

۲-۲- استنطاء

استنطاء تبدیل نمودن عین ساکن به نون است هرگاه نون ساکن در کنار حرف طاء قرار گیرد، مثل: أعطی ← أنطی. این لهجه به قبائل «سعد بن بکر»، «هذیل»، «أزد»، «قیس» «انصار» و «اهل یمن» نسبت داده شده است. (سیوطی، بی تا، المزهر، ۱ / ۱۱۱؛ ابن منظور، لسان العرب، بی تا، ۲۰۶/۲). اینک به چند حدیث پیامبر (ص) که این لهجه در آنها نمود یافته، اشاره می شود:

۱- روزه گرفتن در سفر نیک نیست.

۲- کسی که با دوشیزه آمیزش کند صد تازیانه به او بزنند.

۳- نه زبان قوم حمیر و قبایل دور دست یمن از ماست و نه عربی آنان.

۱- إن مال الله مسئول و منطی ۱. (ابن منظور، بی تا: ماده نطو)

۲- در نامه ی پیامبر به «وائل بن حجر الحضرمی» ۲ آمده است: «و أنطو الثبجه» ۳ (البستی،

د.ت: ۴۴)

۳- لا مانع لما انطیت و لا منطی لما منعت. ۴. (ابن الاثیر: ۳۸۳هـ ۷۶/۵)

چنان که گفته شد ابدال در حروف زمانی صورت می گیرد که بدل و مبدل منه قریب المخرج یادارای صفت مشترک و مشابه باشند. هر چند مخارج «عین» و «نون» نزدیک به یکدیگر نیست ولی در برخی از صفات همچون «جهر»، «حداصل میان شدت و رخوت»، «استفال» و «انفتاح» به یکدیگر نزدیکند و همین سبب تحقق ابدال میان آنها شده است. «ابراهیم سامرائی» زبان شناس معاصر عرب بر این عقیده است که در اینجا «نون» در مقابل «عین» در فعل «اعطی» نیست، بلکه در مقابل فعل «أتی» بمعنی (اعطی) است که «تاء» آن مشدد شده است. (السامرائی، ۱۹۷۴م: ۲۱۷) آشکار است که در زبان عربی و زبان های سامی «نون» به یکی از دو حروف متجانس تبدیل می شود؛ مثلاً در زبان عربی، «جندل» از «جدل» می باشد ابدال در حرکات؛ ابدال حرکتی بجای حرکتی دیگر در سازه واژه است که در تمامی حروف کلمه وارد می شود. این نوع از ابدال در لهجه های موجود در احادیث نبوی را می توان در دو سطح بررسی نمود:

۱- لهجه های منسوب ملقب

از جمله این لهجه ها می توان به لهجه ی «تلتله بهراء ۵» اشاره کرد. در این لهجه حرف اول مضارع مکسور می شود. مثلاً می گویند: «تعلمون، تصنعون و...». (الجنیدی، احمد علم الدین،

۱- برآستی مال خداوند مورد سؤال واقع می شود و داده می شود.

۲- پادشاه بزرگ حضرموت که نزد پیامبر آمد و اسلام آورد و در زمان حکومت معاویه مرد.

۳- حد وسط مالت را ببخش. (نه نفیس باشد و نه بی ارزش)

۴- آنچه بخشیدی گرفته نمی شود و آنچه بازداشتی بخشیده نمی شود.

۵- هسته اصلی تمیم یا قضاعه است.

۱۹۸۳م، القسم الأول، ص ۳۸۸) همان طور که می دانیم قاعده بر آن است که حرف مضارع در ثلاثی مجرد مفتوح، و در رباعی مضموم باشد. مثل: تعلمون، یدحرج. تحقیق نشان می دهد که تنها یک حدیث از پیامبر (ص) در این لهجه نقل شده است، آنجا که می فرمایند: «ثلاث لا یغل علیهن قلب مومن» ۱ (ابن سیده، بی تا، ۱۳/۱۳۰). سیبویه بر این باور است که کسر حرف اول مضارع لغت تمامی عرب بجز اهل حجاز است. (۱۹۷۷م، ۴/۱۱۰) اما صاحب لسان العرب آن را به قبائلی همچون قیس، تمیم، أسد، ربیع و عامه ی عرب بجز اهل حجاز و گروهی از بقایای هوازن و ازد سره و برخی از قبایل هذیل نسبت می دهد. (ابن منظور، ۱۹۵۶م، ۱/۱۴۱)

۲- لهجه های منسوب غیر ملقب

ممکن است حرکات یک واژه در سازه و ساختار آن گوناگون بنماید. این تفاوت به خاطر اختلاف لهجه ها و تنوع محیط های زبانی از منطقه ای به منطقه دیگر است. زبان شناسان عرب برای این لهجه ها نام و اصطلاحی وضع نکرده اند. از آنجا که ذکر تمامی این اختلاف ها بحثی دراز دامن خواهد بود به ذکر یک نمونه بسنده می کنیم.

بنابر حدیثی پیامبر (ص) می فرمایند: «خیر المال العقر» ۲. (ابن منظور: ۱۹۵۶م، ۶/۲۷۵) حجاز «عقر» را به ضم عین می خواند و تمیم آن را به فتح. (الجدی، احمد علم الدین، ۱۹۸۳م، القسم الأول: ۲۶۳) سراینکه «تمیم» «عقر» می گوید این است که در این کلمه حرف حلقی وجود دارد و حروف حلقی بعد از خارج شدن از مخرجشان نیاز به وسعت مجرا در دهان دارند و از میان حرکات سه گانه، فتحه مناسب ترین حرکت است.

نکته ی قابل ذکر آن که لهجه ی قبیله «تمیم» در سراسر شبه جزیره عربستان چنان نفوذ و قدرتی داشت که نزدیک بود بر لهجه ی حجاز فائق آید و دلیل این گسترش و نفوذ احتمالا برتری نظامی و اقتصادی آنان بود؛ چراکه بیشتر واحدهای نظامی که از «خراسان» تا «آفریقا»

۱- قلب مومن از سه کس کینه به دل نمی گیرد.

۲- گزیده ترین مال، شتر نراست.

کشیده شده بود از تمیم بودند و از سویی دیگر قضاوت و داوری در بازارها به آنان سپرده می شد. (قلقشندی، ۱۹۵۹م، ۶۴: ۶۴)

۳- سطح آوایی یا صوتی (Phonology)

از آنجا که بسیاری از موضوعات علم صرف بر قوانین آوایی بنا نهاده شده، ممکن است میان روش بررسی آوایی و صرفی، اختلاط و تداخل زیادی یافت شود. با این همه منظور از بررسی آوایی در این بخش از گفتار، بررسی عناصر ساده و اولیه ای است که واژه از آنها شکل می گیرد.

ممکن است این سؤال پیش آید که آیا پیامبر (ص) در لهجی خطاب از تمامی ظرفیت های صوتی و آوایی آن لهجه استفاده می کردند؟ در جواب می توان گفت: پیامبر (ص) از هر لهجه ای آن چه نیک و گوشنواز بود و به روانی زبان کمک می کرد، بر می گرفتند. آن چه مسلم است این که پیامبر (ص) از کاربرد بعضی از آواهای قبیله ای مثل: عنعنه ۱، کشکشه ۲، کسکسه ۳، شنشنه ۴ و... (سیوطی، المزهر، بیتا، ۱ / ۲۲۱-۲۲۶) که از نظر زبان شناسان عرب انواعی مذموم و پست به شمار می رود، اجتناب ورزیده اند. روایت شده که شخصی نزد پیامبر آمد و این گونه ایشان را مورد خطاب قرار داد: «یا نبی الله» - باهمزه - پیامبر به او فرمودند: «لا تنبر باسمی، إنما أنا نبي الله» ۵. (ابن الأثیر: ۱۳۲۲هـ / ۲ / ۱۸) صاحب کتاب «الجمهره» در این خصوص حکایتی نقل می کند که در صورت صحت، می تواند مؤید این امر باشد. نقل است که جماعتی از «جهینه» اسیری نزد پیامبر آوردند در حالی که از سرما می لرزید. پیامبر فرمود: «أدفوه...» اسیر را بردند و کشتند. منظور پیامبر (ص) این بود «أن یدفأ بثوب» یعنی با لباس او را گرم نمایند. (ابن

۱- تبدیل همزه به عین است مثلاً بجای «أن»، «عن» بگویند.

۲- آوردن «ش» بعد از «ک» خطاب در مؤنث است. مثلاً می گویند: رأیتکش، بکش و علیکش.

۳- قرار دادن «س» بعد از «ک» خطاب و یا بجای آن در مذکر. مثل: أبوس و مررت بکس بجای أبوک و مررت بک.

۴- تبدیل «ک» به «ش» است. مثل: لبیش اللهم لبیش، یعنی لبیک.

۵- اسم مرا باهمزه نگو. برآستی من نبی الله هستم.

درید: ۱۳۵۱هـ، ۲/ ۲۹۱). ولی آنان گمان کردند «الإدفاء» به معنی «القتل» است زیرا در زبان اهل یمن «الإدفاء» -باهمزه- به معنی «قتل» است. این درحالی است که نطق پیامبر بدون همزه بود چرا که قریش به همزه تکلم نمی کرد. هرچند محتوای حدیث دور از ذهن می نماید اما در هر حال بر موضوع مورد بحث دلالتی دارد.

از جمله چالش های فرا روی زبان شناسان در بررسی های آوایی و صوتی احادیث این است که راویان برای سهولت در تعبیر، احادیث را به لهجی خودشان - نه لهجی قریش - روایت کرده اند. (ضاری حمادی، محمد، ۱۹۸۲م، ۶۳) مثلاً «ابو هریره» از پیامبر (ص) روایت کرده است: «إِذَا قُلْتُ لِمَا جَبَّكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْإِمَامُ يَخْطُبُ: أَنْصَتَ فَقَدْ لَغَيْتَ ۱» (ابن حنبل: ۱۹۴۶م، ۱۳/ ۷۳۲۷؛ ابن اثیر: ۱۳۱۱هـ، ۴/ ۶۱). به طور قیاسی این فعل باید «لغوت» باشد ولی ابوهریره آن را بر وزن «يَفْعَلُ» -به فتح عین در مضارع- تلفظ کرده است؛ زیرا او از قبیله «دوس» بود که هسته اصلی «أزد شنوءه» را تشکیل می دادند. (کحاله، عمر رضا: ۱۹۴۹م، ۱/ ۳۹۴) این قبیله در هنگام وجود حرف حلقی، حرکت «فتحه» را بر دیگر حرکات ترجیح می داد. واکاوی احادیث نبوی نشان می دهد «حذف و اضافه» و «ادغام و اظهار» حروف، از جمله عواملی است که باعث تحول آوایی و در نهایت سبب دوگانگی زبان در احادیث شریف شده است. از اینرو به تشریح هریک از این موارد می پردازیم.

۱-۳- حذف و اضافه

بدیهی است که اصل در نطق کلمات این است که حروف به طور کامل تلفظ شوند. اما برخی از قبایل بدوی همچون «طی» و «سعدتمیمی»، به سبب سهولت تلفظ و یا به سبب شتابزدگی و عجله، کلمه را پیش از آنکه تمام شود قطع می کنند. (الجنیدی، احمد علم الدین، ۱۹۸۳م، القسم الثانی: ۵۱۲) حدیثی که شاهد این ویژگی است، این است: «كُنِيَ بِالسَّيْفِ شَا» یعنی «شاهدا». (همان)

۱- گر در روز جمعه به دوست در حالی که امام خطبه می خواند گفתי گوش فراده، سخن بیهوده ای گفته ای.

باید توجه داشت که قطع یا حذف کلمه در احادیث لزوما بنا بر لهجه ی خاصی، همچون لهجه ی قبیلہ ی طی، صورت نگرفته بلکه این حذف می تواند حاصل انسجام آوایی و انتظام موسیقی در حدیث باشد. مثلا در این حدیث - که خطاب به امام حسن (ع) و امام حسین (ع) - است پیامبر (ص) چنین می فرمایند: «أَعِيذُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ»^۱. (سیوطی، جلال الدین، ۱۳۲۷هـ: ۲ / ۱۵۸)

در این حدیث، «لامه» در اصل «ملمه» می باشد. ظاهرا بیان پیامبر (ص) به هدف مراعات هماهنگی آوایی میان «هامه»، «تامه» و «لامه» است.

«اتباع» از راه های ازدیاد حروف است که باعث اختلاف لهجه ها می شود. و عبارت از آن است که کلمه ای از کلمه ی دیگر در وزن یا روئی به هدف اشباع و تاکید تبعیت کند. (سیوطی، المزهر، بی تا: ۱ / ۳۸۳) غالبا به جهت انتساب کلمه به لهجه های عرب، نمی توان معنایی برای آن تصور کرد؛ همانند این حدیث نبوی: «إِنَّهُ حَارٌّ يَارَ». (همان) کسایمی می گوید: «حار» از حرارت است و «یار» جهت اتباع. (همان: ۴۱۵)

۲-۳- ادغام و اظهار

ادغام که زبان شناسان از آن به عنوان پدیده «تقریب» یاد می کنند، در واقع نزدیکی صوتی به صوتی دیگر است. تقریب صوتی و اثرپذیری آواهای مجاور از یکدیگر سبب شده که زبان شناسان بر این پدیده را «مماثله» یا «مشابهت» اطلاق کنند. (فریحه، انیس: ۱۹۸۹م: ۷۰) ابن جنی بر این باور است که این مشابهت آوایی تنها از ناحیه نزدیکی مخرج آواها یا صفت آنها حاصل می شود. (ابن جنی، بی تا: ۲ / ۱۳۹)

شایان ذکر است که پدیده «ادغام» غالباً در محیط های بدوی و صحرائشین و در میان قبایل کوچ نشین که سرعت نطق آنان و در هم آمیختگی الفاظشان بیشتر است، روی می دهد. (کریم،

۱- شما را در پناه کلمات تامه خداوند در می آورم از شر هر شیطان و گزنده ای و هر چشم شوری.

محمد ریاض، ۱۹۹۶م: ۱۷۲) از اینرو این پدیده را می توان به قبایل مرکزی و شرقی جزیره العرب همچون «تمیم»، «اسد»، «طی»، «بکر بن وائل»، «تغلب» و «عبدالقیس» نسبت داد. (همان) اما «اظهار» بیشتر در «حجاز» که ساکنانش سکونت در یک مکان را برخانه به دوشی ترجیح داده و شهرنشین شده اند، روی می دهد؛ چرا که نطق آنها همراه با تائی و تامل و عدم در هم آمیختگی الفاظ است. از این رو قبایلی همچون «قریش»، «ثقیف»، «کنانه»، «انصار» و «هدیل» اظهار را بر ادغام ترجیح می دهند.

اگر در این حدیث نبوی درنگ نماییم: «أَيُّمَا رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَبَبَهُ أَوْ لَعَنَهُ أَوْ جَلَّدَهُ...» (ابن منظور، بی تا: ۳/ ۱۲۵) در می یابیم که اصل کلمه «جلدته» می باشد. اما پیامبر (ص) با اینکه قرشی و از حجاز بودند «ت» را در «د» که هم مخرج و دارای صفت مشترک «جهر» اند، ادغام نموده اند.

در مورد دو پدیده «ادغام و اظهار» در احادیث نبوی نیز این نکته باید مورد ملاحظه باشد که این دو لزوما حاصل لهجه ی قبیله خاصی نیستند، بلکه ممکن است برای حفظ هماهنگی در وزن بیابند. مثل این حدیث پیامبر (ص) که می فرماید: «أَيُّتَكُنْ صَاحِبَهُ الْجَمَلُ الْأَرْبَبُ تَنْبَحُهَا كَلَابُ الْحَوَابِ ۱». (سیوطی، ۱۳۲۷هـ: ۲/ ۱۵۸) در این حدیث قیاس بر ادغام است؛ یعنی باید می فرمودند: «الأرب» ولی به هدف هماهنگی با «حواب» در وزن، «اظهار» نمودند. ناگفته نماند که دگرگونی در سازه کلمات عیب و نقص به شمار نمی رود. زیرا واژگان حریص برهماهنگی و انسجام آوایی اند تا آنجا که این اصل در زبان عربی قانونمند شده است.

۴- استعمال واژگان غریب و نا آشنا

یکی از انواع دوگانگی زبان در متون، استعمال واژگان غریب و نا آشناست. غرابت لفظ تنها زمانی مورد قبول است که مفهوم آن قابل درک باشد. اما آن هنگام که واژه ای غریب در متن ظاهر شود و معنای آن مبهم و دست نا یافتنی باشد نوعی دوگانگی به حساب می آید. (بکری،

۱- مبدا همراه شترگوش پشمالویی باشید که سگان حوآب-منزلگاهی میان بصره و مکه-بر او پارس کردند.

شیخ امین: ۱۹۸۰م، ص ۳۱۶) بی شک پیامبر به علت احاطه و اشراف بی بدیل بر زبان عربی، قدرت اعجاب انگیزی در خلق و ابداع واژگان داشتند. این گفته یاد آور سخن «ابن جنی» زبان شناس چیره دست عرب است که می گوید: «کسی که فصاحتش قوی شود وطبعش اوج گیرد فی البداهه کلماتی بر زبان جاری می کند که کسی پیش از او در گفتن آن کلمات بر وی پیشی نجسته است». (ابن جنی، ۱۹۵۲م: ۲/ ۲۱) با واکاوی در احادیث نبوی در می یابیم که برخی از احادیث، متضمن کلمه یا کلماتی است که معنای خاص آن تنها در حدیث پیامبر استعمال شده و از کسی دیگر شنیده نشده است. مثلاً آنجا که پیامبر (ص) می فرمایند: «مَنْ أُمَّتِحِن فِي حَدِّ فَاِمَةٍ ثُمَّ تَبَرَّأَ فَلَيسَتْ عَلَيْهِ عَقُوبَةٌ» (ابن الأثیر، ۱۳۸۳ه: ۱/ ۷۲). «ابن سلام» که از علمای لغت قرن سوم هجری است می گوید: کلمه (أَمَه) به معنای (فراموش کرد) است، اما به کار گیری آن در معنای (اقرار کرد) تنها در این حدیث شنیده شده است. (همان)

نتیجه

حاصل این پژوهش به شرح زیر است:

۱- عدم کتابت و نگارش زبان که موجب می شد تا از یک سو، واژگان عربی به زبان وابسته باشند و از سویی دیگر گستردگی مخارج صوتی این زبان سبب گونه گونی زبان عربی شده است. زبان حدیث نیز نتوانست به گویش های عامیانه محلی و یا به عبارتی به زبان رایج و آسان که از قواعد سخت و پیچیده رها بود، خاتمه دهد به همین جهت زبان عربی از همان قدیم دو بیانه بوده است. یکی زبان فصیح که نویسنده آن را در نگارش بکار می بست و همراه با مراعات قواعد اعراب بود و زبان دیگری که مردم عادی بکار می بردند بدون آنکه ملزم به رعایت این ضوابط باشند.

۲- زبان حدیث پیامبر (ص)، مجموعه ای از بهترین واژه ها و بدور از معایب دیگر لهجه هاست. پرواضح است که کلام رسول خدا بعد از کلام خدا از جهت استشهاد لغوی و زبانی به آن بر دیگر کلام عرب چه نظم و چه نثر مقدم است.

۱- کسی که در حد شرعی امتحان شود و اقرار نماید سپس اعلام بی گناهی نماید مجازاتی بر او نیست.

۳- زبان شناسان عرب همگی، پیامبر را فصیح ترین عرب بر می شمارند و از این روست که احادیث نبوی حجم قابل ملاحظه ای از برجسته ترین مصنفات لغوی و زبانی عرب همچون «تهذیب» از هری، «صحاح» جوهری، «مخصص» ابن سیده، «فائق» زمخشری، «مفردات» راغب اصفهانی و... را به خود اختصاص داده است. عالمان لغت بر حسب مقتضای حال و گستره معلومات و اطلاعات خویش به احادیث نبوی استشهاد کرده اند.

۴- دوگانگی زبان در احادیث نبوی یکی از مهمترین علل پیدایش تفسیر الفاظ غریب حدیث است. پس بجاست که حدیث را یکی از دو رکن اساسی در پرداخت الفاظ و واژگان بدانیم و آن را یکی از منابع و مصادر بررسی و پژوهشهای آوایی زبان عربی برشمیریم.

۵- رواج لهجه های عامیانه منحصر به یک دوره و یک سرزمین خاص نیست. زبان فصیح و عامیانه در تمامی ادوار تاریخ عربی بوده و هست. اگر چه برخی از زبان شناسان قدیم مثل «سیوطی» زبان قبایل را به دو گروه خوب و بد تقسیم می کنند ولی حضور لهجه ها در احادیث نبوی بیانگر آن است که پیامبر نسبت به زبان و لهجه ی خاصی تعصب نداشتند. باید دانست اگر «عامی» با زبان «فصحیح» تفاوت دارد بدین معنا نیست که عامی خطاست یا زبانی پست است. عامی خطاست نسبت به فصیح و نه نسبت به آنچه مردم می گویند. به قضیه فصیح و غیر فصیح باید به عنوان یک مسأله ی صرفا تاریخی و سیاسی نگریست نه یک موضوع لغوی.

۶- دوگانگی زبان در احادیث نبوی شامل اختلاف عرب در ابدال حروف، حرکات بناء، اعراب، اختلاف در ساختار کلمه در دو زبان، حذف و اضافه، ادغام و اظهار و مانند آن است. در این نوع از دوگانگی کلمات از نظر آوایی تنها به کلماتی تغییر پیدا می کنند که مخارج حروف آنها و صفاتشان نزدیک به یکدیگر باشد. چون تغییری ذاتی در اصل کلمات ایجاد نمی شود نمی توان از آن به عنوان عامل ضعف و سستی یک زبان یاد کرد.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن الأثیر (۱۳۸۳ هـ): *النهاية في غريب الحديث والأثر: تحقيق طاهر الزاوي ومحمود الطناحي، الطبعة الأولى، نشر المكتبة الإسلامية.*
- ابن الأثیر (۱۳۲۲ هـ): *النهاية في غريب الحديث والأثر، المطبعة الخيرية، القاهرة.*
- ابن جتنی (د.ت): *الخصائص، تحقيق علي النجار، دارالكتب، القاهرة.*
- ابن حنبل، الإمام أحمد (۱۹۶۹ م): *مسند، طبع بيروت.*
- ابن دريد (۱۳۵۱ هـ): *الجمهرة، الطبعة الأولى، دائره المعارف العثمانية، حيدر آباد دکن.*
- ابن سیده، ابو الحسن (بی تا): *المختصر، الطبعة الأولى، بولاق.*
- ابن قتیبه (۱۳۴۹ هـ): *المسائل والأجوبة في الحديث واللغة، مطبعة السعادة، نشر مكتبة القدس، القاهرة.*
- ابن منظور، جمال الدين (بی تا): *لسان العرب، المطبعة الأميرية.*
- ابن هشام (۱۳۵۶ هـ): *معنى اللبيب عن كتب الأعراب، القاهرة.*
- ابو حیان، اثیر الدین (۱۳۲۸ هـ): *البحر المحيط، چاپ اول، مطبعة السعادة.*
- ابوداود، (۱۹۵۲ م): *سنن، تعليق أحمد سعد علي، الطبعة الأولى، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر،*
- الإمام مالک (۱۹۸۷ م): *موطأ، بتحقيق الأستاذ عبد الوهاب اللطيف، الطبعة الثالثة، نشر المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية، القاهرة*
- بخاری، محمد بن اسماعيل (۱۹۷۹ م): *الصحیح، استنبول،*
- البستی، محمد بن حبان (بی تا): *مشاهير العلماء والأصهار، بتصحيح م. فلايشهر، دار الكتب العلمية، بيروت.*
- البغدادی، ابن عمر (۱۲۹۹ هـ): *خزانه الأدب ولب لباب لسان العرب، الطبعة الأولى، بولاق.*
- بکری، شیخ امین (۱۹۸۰ م): *مطالعات في الشعر المملوکی والعثمانی، الطبعة الثالثة، منشورات دار الافاق الجديده، بيروت.*
- بوجماله، مصطفى (۲۰۰۳ م): *مفهوم السليقة اللغوية في التراث النحوي عند العرب، جامعه الجزائر.*
- الترمذی (۱۹۶۸ م): *الجامع الصحيح، ۱، ۲۹۳، تحقيق الأستاذ أحمد شاکر، الطبعة الثالثة، القاهرة.*
- الجندي، احمد علم الدين (۱۹۸۳ م): *اللهجات العربية في التراث، الدار العربية للكتاب.*
- خليل، ابراهيم (۲۰۱۰ م): *مدخل إلى علم اللغة، دار المسيرة للنشر والتوزيع والطباعة، الطبعة الأولى، عمان.*
- الراجحي، عبده (۲۰۱۰ م): *اللهجات العربية في القراءات القرآنية، الطبعة الثالثة، دار المسيرة، للنشر والتوزيع والطباعة، عمان.*
- الرافعي، مصطفى صادق (د.ت): *تاريخ آداب العرب، تحقيق محمد سعيد العريان، الطبعة الثالثة، مطبعة الإستقامة، القاهرة.*
- السامرائي، ابراهيم (۱۹۷۴ م): *دراسات في اللغة، بغداد.*
- سلوم، تامر (۱۹۸۳ م): *نظريته اللغة والجمال في النقد العربي، الطبعة الأولى، دار الحوار للنشر، سورية.*
- سيبويه (۱۹۷۷ م): *الكتاب، تحقيق عبد السلام هارون، نشر الهيئة المصرية العامة للكتاب.*
- سيوطي، جلال الدين (، د.ت): *تنوير الحوالك شرح موطأ مالك، دار إحياء الكتب العربية، القاهرة.*
- _____ (بی تا): *المنزه في علوم اللغة وأنواعها، تحقيق محمد أحمد جاد علي، دار احياء الكتب العربية، مصر.*

- _____ (١٣٢٧ هـ): همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی علم العربیة، مطبعة السعادة، الطبعة الأولى، القاهرة.
- ضاری حمادی، محمد (١٩٨٢م): الحدیث النبوی الشریف وأثره فی الدراسات اللغویة والنحویة، الطبعة الأولى، دون نشر.
- عبدالعزیز، محمد حسن (١٩٩٥م): القیاس فی اللغة العربیة، الطبعة الأولى، دار الفكر العربی، القاهرة.
- عسقلانی، ابن حجر (د.ت): فتح الباری بشرح صحیح الإمام البخاری، نشر رئاسه إدارات البحوث العلمیة والإفتاء، المملكة العربیة السعودیة.
- عون، حسن (١٩٥٢م): اللغة والنحو، الإسكندریة، دون نشر.
- قلقشندی (١٩٥٩م): نهایی الأرب فی معرفه أنساب الأرب، تحقیق الأبیاری، الطبعة الأولى، القاهرة.
- كحاله، عمر رضا (١٩٤٩م): معجم قبائل العرب، ٣٩٤، المطبعة الهاشمیة، دمشق.
- کریم، محمد ریاض (١٩٩٦م): المقتضب فی اللهجات العرب، جامعه القاهرة.
- فریحه، أنیس (١٩٨٩م): اللهجات و اسلوب دراستها، الطبعة الأولى، بیروت، دارالجبیل.
- هلال، عبدالغفار حامد (١٩٩٨م): اللهجات العربیة نشأه و تطورا، دار الفكر العربی.
- المنجد، صلاح الدین (١٩٧٨م): المفصل فی الألفاظ الفارسیة المعربیه، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، الطبعة الأولى.
- المیدنی، ابن حویلی (٢٠١٠م): مجله کتبه الآداب والعلوم الإنسانیة والإجتماعیة، العدد السابع، جوان.